

وجود چیست و رابطه ما با الله و انواع وجود چگونه تعریف می‌شود؟

Mentazer Mentazer

وجود چیست؛ چرا فهمیدن مراتب و انواع وجود مهم است؟

شاید اگر از ما بپرسند وجود چیست، ذهنمان به سرعت به سمت کتابخانه‌هایی با قفسه‌هایی بلند و راهروهای پیچ‌درپیچ یا کلاس‌های خسته‌کننده فلسفه برود؛ اما حقیقت این است که خود ما هم بخشی از همین وجود هستیم و به‌عنوان یک انسان مراتب مختلفی از وجود را در خود داریم. اما غالباً تنها به همینکه من هستم و وجود دارم، اکتفا کرده و البته از همین بابت هم دچار ضرر و خسارت می‌شویم؛ چون عدم فهم درست ما از مفهوم وجود منجر به عدم درک ما از الله به‌عنوان هستی و وجود مطلق می‌شود؛ در واقع نگاه ما به مفهوم وجود یک نگاه کلی و سطحی بوده و غالباً برای ابعاد مختلف آن تمایزی قائل نیستیم.

اینکه وجود چیست، چه ویژگی‌هایی دارد و چه ابعادی را در بر می‌گیرد، نیازمند بیرون آمدن ما از قالب عادت است؛ درست مانند یک ماهی که به دلیل ارتباط همیشگی با آب، وجود آن را احساس نمی‌کند، درک وجود هم برای ما که دارای بیشترین میزان انس و ارتباط با آن هستیم، آسان نیست. ما معمولاً وجود مادی‌مان را به خوبی درک کرده و با آن ارتباط برقرار می‌کنیم، در حالیکه وجود ما تنها محدود به ماده و حس نمی‌شود؛ یعنی ما در سایر ابعادمان مانند بعد خیالی، وهمی، عقلی و فوق عقلی هم وجود داشته و منشاء اثریم.

Mentazer Mentazer

در واقع ما با صحبت کردن از وجود به دنبال حقیقت مستقلی ورای خودمان و عالمی که ما را احاطه کرده است نمی‌گردیم؛ چون وجود در تمام عالم حضوری یکسان اما ظهوری متفاوت دارد. تفاوت در وسع و ظرفیت موجودات است که باعث تفاوت در ظهورات می‌شود. ما در این مقاله بررسی خواهیم کرد که وجود چیست، چه ویژگی‌هایی دارد و چه ابعاد و مراتبی را در بر می‌گیرد.

انواع وجود

اولین قدم برای درک وجود چیست، فهم شاخصه‌های مختلف آن است که مهم‌ترین آن‌ها منشاء اثر بودن است. در نظام هستی انواع و اقسام وجود و هستی موجود است، که در ادامه هر یک از آن‌ها را با بیان مثالی معرفی می‌کنیم:

وجود حسی و خیالی

اگر انگشتی در دست شما باشد، در حالت عادی ارتباط بقیه افراد با این انگشت تنها از طریق چشم یا بینایی ممکن است. اما خود شما، هم انگشت را می‌بینید و هم آن را لمس می‌کنید. یعنی ارتباطتان با انگشت از راه لامسه و بینایی برقرار می‌شود؛ به عبارت دیگر شما وجود انگشت را از طریق بینایی و لامسه حس می‌کنید، که پایین‌ترین مرتبه وجود یعنی وجود حسی نام دارد.

حالا اگر همان انگشت را در مشتتان مخفی کنید، سایر افراد قادر به دیدنش نیستند، اما از وجود انگشت در دست شما باخبرند؛ در واقع انگشتی که در این وضعیت می‌بینند، همان انگشت قبلی است، اما قوه‌ای که در این وضع آن‌ها را از وجود انگشت باخبر می‌کند، دیگر حس بینایی نبوده و ما را با جنبه دیگری از وجود روبه‌رو می‌کند که قوه خیال نام دارد.

قوه خیال ماده را حذف می‌کند، اما شکل، صورت و اندازه آن را حفظ کرده و به خاطر می‌سپارد؛ مثلاً ما آدرس خانه‌مان را به وسیله قوه خیالمان حفظ می‌کنیم. چیزیکه به وسیله قوه خیال ما درک می‌شود، نوعی از هستی و وجود است که منشاء اثر است؛ چون اگر آدرس خانه، صورت همسر، پدر یا مادرمان را فراموش کنیم، یعنی قوه خیالمان از کار بیفتد، دیگر نمی‌توانیم زندگی کنیم؛ بنابراین در تعریف اینکه وجود چیست به نوع دیگری از وجود در درون خود رسیدیم که وجود خیالی نام دارد و از وجود حسی مهم‌تر است.

وجود وهمی

اما ابعاد وجود تنها به وجود حسی و خیالی محدود نمی‌شود و در درک اینکه وجود چیست، به نوع و مرتبه دیگری از وجود یعنی وجود وهمی می‌رسیم. تصور کنید که فردی کودکی را در آغوش گرفته، او را می‌بوسد و به قلبش می‌فشارد. از دیدن این کار او وجود عشق و علاقه را تشخیص می‌دهیم، اما آیا این عشق و علاقه حقیقت دارد؟ گفتیم که نشانه وجود داشتن یک چیز، منشاء اثر بودن آن است؛ پس وقتی ما انسان‌هایی را می‌بینیم که به خاطر عشق به همسر، فرزندان و کشورشان حاضرند خود را فدا کنند، یعنی عشق، علاقه، عزت، ذلت، افتخار و احساساتی از این قبیل منشاء اثر بوده و در نتیجه وجود دارند.

اما نکته اینجاست که این نوع از وجود با وجود مادی و خیالی متفاوت است؛ چون شکل و صورت مادی ندارد و مانند امور خیالی کلی نبوده و وابسته به چیز دیگری است و در نتیجه جزئی‌تر از خیال است. مثل عشق به کشور، عشق به همسر، عشق به مادر که متعلق به خود ما و وابسته به شخص ما هستند. ما به این نوع از وجود وهم می‌گوییم. وجودهای وهمی ماده و صورت ندارند، شخصی هستند و از وجودهای خیالی بسیار قوی‌ترند.

دنیا بر اساس همین امورات وهمی اداره می‌شود. در حقیقت آرزوها، کینه‌ها، افتخارات، آرمان‌ها، عشق‌های زمینی همه از امور وهمی به حساب آمده و پرداختن به آن‌ها غالباً بسیار زیبا و دوست‌داشتنی است. ما برای عشق به یک فرد از جنس مخالف حاضریم از جان و مالمان هزینه کنیم، یا برای بهبود بیماری فرزندان حاضریم دار و ندار خود را فروخته و حتی جانمان را فدا کنیم، اما آیا می‌توان این عشق و علاقه را دید یا لمس کرد، یا برای آن صورت و شکلی فرض کرد؟

در واقع از ویژگی‌های وجود وهمی این است که اندازه، حجم و صورت مادی ندارد، اما حقیقت داشته و منشاء اثر است. پس در بررسی اینکه وجود چیست با انواعی از وجود روبه‌رو می‌شویم که لزوماً صورت مادی ندارند.

وجود عقلی

صورت دیگری از وجود که در مرتبه بعدی قرار دارد، وجود عقلی و علمی است که وجودی شریف‌تر، مقدس‌تر، مؤثرتر و قوی‌تر از وجود وهمی است. کسیکه به دنبال کسب علم رفته، استاد و دانشمند می‌شود، در حجم، وزن یا اندازه ظاهری‌اش تغییری ایجاد نمی‌شود، اما به علمش اضافه می‌شود. از ویژگی‌های وجود عقلی این است که به تعداد بی‌شماری از افراد تعلق می‌گیرد؛ یعنی خیلی از افراد می‌توانند علم را کسب کرده و برای مثال دکتر یا مهندس شوند، یا فرمولی را که کشف می‌شود، همه می‌توانند یاد بگیرند.

دانش منشأ اثر است، پس وجود دارد. ما با دانش، دوربین، برق، ساعت، سفینه فضایی، هواپیما، دارو و ... می‌سازیم، اما نمی‌توانیم خود دانش و وجود عقلی را به کسی نشان بدهیم. دانشگاه وجود عقلی ما را از مرتبه کاردانی بالاتر برده و در حد کارشناسی، کارشناسی ارشد یا دکترا پرورش داده و افزایش می‌دهد. بعد از آن هم هرچه بیشتر تلاش کنیم، سعه وجودی‌مان افزایش پیدا کرده و می‌توانیم اختراعات و اکتشافات بیشتری در زمینه عقلی و علمی داشته باشیم.

اتومبیل‌های ما، کامپیوترها و ابزارهای که در اختیار داریم، همگی توسط دانش ساخته شده‌اند، اما دانش کجاست؟ آیا می‌توانیم آن را با دست نشان داده و یا تماشا کنیم؟ در حقیقت دانش در وجود ماست و دانشمند کسی است که حتی در صورت از بین رفتن تمام کتاب‌هایش، توانایی تدوین مجدد آن‌ها را داشته باشد و بتواند تولید دانش کند؛ پس در بیان اینکه وجود چیست، پس از وجود حسی، خیالی و وهمی، به چهارمین نوع از انواع وجود یعنی وجود عقلی می‌رسیم.

معنای وجود و عدم

مفهومی که غالباً در مقابل وجود یا هستی قرار گرفته و به ما در فهمیدن اینکه وجود چیست کمک می‌کند، مفهوم **عدم و نیستی** است؛ به یاد آرید که گفته بودیم چیزی به نام عدم وجود ندارد. عدم یعنی نیستی و نیستی یعنی چیزی که وجود ندارد؛ اگر نیستی وجود داشته باشد، تبدیل به وجود و هستی می‌شود! پس

می‌توانیم بگوییم هستی هیچ حد و انتهایی ندارد. اگر به جایی که در آن نشسته‌ایم نگاه کنیم، هیچ نقطه‌ای پیدا نمی‌کنیم که در آن هستی وجود نداشته باشد. هستی بی‌کران است و به هیچ نیستی‌ای ختم نمی‌شود. محال است که هستی ته و انتها داشته باشد. مانند اینکه تصور کنیم پس از کهکشان‌ها نیستی در جریان است؛ چون اگر بگوییم هستی در جایی تمام می‌شود، سوال بعدی این است که پس از آن چیست؟ آیا بعد از هستی، چیزی وجود دارد یا نه؟ گفتیم که عدم وجود خارجی ندارد، پس اگر بعد از هستی باز هم هستی وجود دارد، یعنی همان هستی ادامه دارد؛ در واقع به این نتیجه می‌رسیم که وجود را نمی‌توان با عدم محدود کرد. پس برای فهم درست اینکه وجود چیست، نیاز داریم تا مفهوم عدم و نیستی را نیز به خوبی درک کرده باشیم.

ویژگی‌های ذاتی وجود

در حقیقت در تعریف «وجود چیست» یا ویژگی‌های ذاتی هستی باید بگوییم که؛

۱- وجود هستی در تمام اشکال آن بی‌انتهاست.

۲- هستی بی‌نهایت است و در نتیجه فقط یکی است که در اشکال مختلف جلوه کرده است.

پس تمام اشیایی که می‌بینیم جزئی از وجود هستند؛ بنابراین ما یک وجود یک پارچه داریم، اگر دو وجود یا هستی مجزا داشته باشیم، قاعدتاً باید بین‌شان حد فاصلی وجود داشته باشد؛ این حد فاصل یا وجود است یا عدم، عدم که نمی‌تواند باشد چون عدم وجود ندارد؛ پس هستی است؛ اگر هستی است؛ پس هر سه هستی می‌شوند و جنس‌شان یکی است. شاید شکلی متفاوت از هم داشته باشند، اما همه وجود هستند؛ مثلاً بین دست ما و گوشی همراهمان، سه شکل مختلف از هستی وجود دارد. دست، گوشی و هوا هر سه وجود دارند، اما دارای اشکال متفاوتی هستند.

هستی یک تکه و یکتاست؛ یعنی نه می‌توانیم سوراخ و شکافی در آن در نظر بگیریم و نه می‌توانیم دویی با آن تصور کنیم؛ اگر دو هستی مجزا تصور کنیم، باید چیزی وجود داشته باشد، که آن‌ها را از هم تفکیک کند؛ همان‌طور که گفتیم، اگر این جدا کننده نیستی است که از نظر منطقی وجود ندارد و اگر هستی است، که در این صورت سه هستی مجزا از هم خواهیم داشت، که بین هر کدام از آن‌ها جدا کننده‌ای وجود دارد. این جدا کننده باز هم نمی‌تواند نیستی باشد و این دور تسلسل بدون داشتن هیچ نتیجه‌ای تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند؛ پس نتیجه می‌گیریم که هستی یا وجود یکی است و بی‌نهایت و یکتاست و این دومین ویژگی وجود است.

۳- سومین ویژگی از ویژگی‌های وجود یا هستی این است که آغازی برای آن وجود ندارد.

ما این ویژگی را حتی در درون خودمان هم می‌توانیم مشاهده کنیم؛ یعنی هیچ‌وقت نبوده که ما نیست بوده باشیم، یا به عبارت دیگر هستی ما از نیستی به وجود آمده باشد. هستی اول و مبداء ندارد؛ چون اگر قرار باشد پیش از هستی نیستی باشد، با تناقض روبه‌رو می‌شویم؛ زیرا نیستی وجود ندارد و چیزی که نیست، نمی‌تواند منشأ اثر باشد، یا چیزی را به وجود آورد و اگر هم قبل از هستی، هستی بوده که نمی‌توانیم آغازی برای آن قائل شویم؛ چون هر قدر هم که به عقب برگردیم، به جایی نمی‌رسیم، که بخواهیم آن را مبدأ پیدایش هستی در نظر بگیریم؛ در واقع هیچ نقطه‌ی شروعی وجود ندارد، هستی ازلی است و اول و خالق ندارد.

۴- هستی پایان ندارد؛ یعنی نمی‌توان پایانی برای هستی در نظر گرفت. هستی ازلی و ابدی است. فرض کنید که می‌خواهید چیزی را که وجود دارد، از بین ببرید؛ مثلاً ساختمان یا سازه‌ای را نیست و نابود کنید؛ هر قدر هم که تلاش کنید، این سازه به کلی از بین نرفته و تنها از شکلی به شکل دیگری تبدیل می‌شود.

۵- تمام کمالاتی که برای ما قابل تصور است، از کمالات جمادی و گیاهی گرفته تا کمالات حیوانی و عقلی در دل هستی موجود است، گفتیم که هستی بی‌نهایت است؛ پس در نتیجه حد و مرزی ندارد، یعنی محال است که چیزی از هستی خارج شود، اگر چیزی بخواهد از هستی خارج شود، یا باید به هستی دیگری برود

و یا به نیستی وارد شود و از آنجا که چیزی به نام نیستی وجود ندارد؛ در نتیجه محال است که چیزی از دایره هستی خارج شود، به همین دلیل هم هستی بی نیاز مطلق است، یعنی اصلاً چیزی بیرون از هستی وجود ندارد، که هستی به آن نیازمند باشد.

ما اگر چیزی را داشته باشیم، دیگر به داشتن آن نیازی نداریم، که بخواهیم آن را به دست بیاوریم؛ به چنین حالتی در اصطلاح علمی می‌گوییم؛ تحصیل حاصل محال است. پس اگر همه چیز در هستی وجود دارد و خارج از آن نیست، هستی بی‌نیاز مطلق است؛ یک استاد دانشگاه به دلیل عدم احساس نیاز هرگز به فکرش خطور نمی‌کند، که در دوره‌های سوادآموزی شرکت کند و اگر هم این کار را انجام دهد نمی‌تواند دوباره سواد خواندن و نوشتن را کسب کند؛ چون آن را در وجود خود دارد، اما کسی که سواد ندارد، چنین هوسی به سرش می‌زند؛ زیرا کمبود سواد را در خود احساس می‌کند.

پس تا به اینجا در بیان اینکه وجود چیست متوجه شدیم؛ هستی بی‌نهایت بوده و یکتاست، اول و آخری برای هستی وجود ندارد و علاوه بر این، چیزی خارج از هستی وجود ندارد و هستی نیازی به بیرون از خود هم ندارد.

محدوده وجود

هستی در تمام شکل‌هایش بی‌انتهاست؛ یعنی وجود مادی، خیالی، وهمی و عقلی همه نامحدود و بی‌انتهاست. برای درک بهتر این موضوع مفهوم آب را در نظر بگیرید؛ درست است که آب از نظر شیمیایی از ترکیب اتم‌های اکسیژن و هیدروژن درست شده، اما هنگامی که به آن نگاه می‌کنیم، آن را آب می‌دانیم، نه تعدادی از اتم‌های اکسیژن و هیدروژن در کنار یکدیگر.

در مورد هستی هم قاعده به همین ترتیب است، وجود بی‌نهایت را هستی می‌دانیم؛ هرچند که خود ما، اطرافیانمان، تمام موجودات، کرات و... در این هستی قرار گرفته‌ایم. ذات هستی بی‌نهایت است. محدود

بودن با ذات هستی منافات دارد و در نتیجه چیزی به نام هستی محدود نداریم. هستی در تمام شکل‌های وجودش بی‌انتهاست؛ یعنی وجود مادی، خیالی، وهمی و عقلی همه نامحدود و بی‌انتهاستند.

کشف چیستی الله و وجود فوق عقلی

به درکی که ما از وجود خودمان در مورد هستی به دست آوردیم، اصطلاحاً «الله» تبارک و تعالی می‌گویند. الله همان هستی جاری در همه‌ی اشیاء است. ما «الله» را از وجود خودمان به دست آوردیم، درک ما از الله و ویژگی‌های آن به صورت زیر تعریف می‌شود:

«هستی مطلق که همه جا هست، بی‌نهایت و یکتاست، آغاز و پایان ندارد و نیازمند به هیچ چیز نیست، خلاء نداشته و جفت ندارد»

پس می‌توانیم بگوییم که یکی از نتایج حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۱ همین است که با تفکر، تعقل و تمرین از وجود خود به موجودی به نام الله می‌رسیم. ما با این خصوصیات و ویژگی‌های هستی از قبل آشنا بوده و تنها به یادآوری دانسته‌هایمان پرداختیم. دانسته‌هایی که ما را به یاد آشنایی می‌اندازد، که روزانه با آن سر و کار داریم و همان سوره «توحید» یا شناسنامه خداست! سوره توحید به سادگی برای ما بیان می‌کند که وجود چیست و معشوق و الهی که در طلبش هستیم؛ حتی اگر نامش را ندانیم، در علم، قدرت، لذت، هستی و... بی‌نهایت است. همه‌ی ما بی‌نهایت طلب هستیم و در تمام شئون هستی همه کمالات را به صورت نامحدود می‌خواهیم. ثروت نامحدود، زیبایی نامحدود، عشق نامحدود، علم نامحدود و ... بی‌نهایت طلبی ویژگی ذاتی وجود انسان است و کسی نمی‌تواند از آن بگریزد، هرچند که سرچشمه و محل فرونشاندن آن جای دیگری است. حتی ممکن است که هیچ شناختی از هستی بی‌نهایت نداشته باشیم، اما او را می‌خواهیم و عاشق او هستیم.

^۱ هرکس خود را بشناسد، قطعاً خدایش را خواهد شناخت. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۸۸

قبل از همه اسماء الله «هو» یعنی او وجود دارد، زمانی که هو با اسماء و صفاتش تشخیص پیدا کرده و خود را نشان می‌دهد، نام الله به خود می‌گیرد و مشخص و قابل فهم می‌شود. الله همان هستی بی‌نهایت است. ما به هستی جاری در همه اشیاء الله می‌گوییم؛ پس الله برخلاف آنچه که عرف تصور می‌کند، موجودی در آن سوی کهکشان‌ها نیست، الله را نمی‌توان از مخلوقاتش جدا کرد. امام صادق (علیه‌السلام) در این زمینه فرمودند؛ بیشتر مردم کسی را به عنوان الله قبول دارند، که مخلوق خودشان است. هیچ جایی وجود ندارد که الله حقیقی در آن نبوده و وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر محیط بودن خداوند به کل شیء^۲ تمام الکترون‌ها، پروتون‌ها، نوترون‌ها و حتی ذره‌های ریزتری را که برای ما شناخته شده نیستند هم در برمی‌گیرد.

رابطه الله با سایر مخلوقات چگونه است؟

الله همان وجود است و ویژگی‌های وجود بیان‌کننده ویژگی‌های الله است؛ اگر بخواهیم این ویژگی‌ها را بررسی کنیم، باید بگوییم که؛

● الله به کل شیء محیط است، یعنی همه جا هست و به همه چیز احاطه دارد.

● الله داخل همه اشیاء هست، اما با آن‌ها مخلوط و ممزوج نمی‌شود.

● الله خارج از همه اشیاء است اما با آن‌ها فاصله‌ای ندارد.

به عبارت دیگر، نمی‌توانیم الله و اشیاء را از هم تفکیک کنیم. حضرت علی (علیه‌السلام) در این زمینه فرمودند: «داخل فی الاشیاء لا بالمازجة و خارج عنها لا بالمباینة»^۳ به این معنی که خداوند خارج از اشیاء است اما فاصله‌ای با آن‌ها ندارد. نمی‌توان گفت اینجا کره زمین و کهکشان‌ها و ستارگان است و آن سوی همه اینها،

^۲ سورة نساء آیه ۱۲۷
^۳ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۴

کسی وجود دارد که اسمش خداست. خدا هستی بی‌نهایت است و در همه جا حضوری یکسان، اما ظهوری متفاوت دارد.

رابطه خدا با اشیاء درست مثل رابطه نفس ما با بدن ماست. آیا می‌توانیم بگوییم که ما در درون بدنمان هستیم یا بیرون آن؟ اگر نفس ما در درون بدنمان باشد، باید با قطع عضو قسمتی از آن کم شود؛ در حالیکه نفس یک من واحد است. بیرون بدنمان هم نیست؛ چون اگر نفس ما از بدنمان بیرون بود، نگاه ما به خودمان متفاوت می‌شد، مثلاً از بالا یا رو به رو آن را می‌دیدیم، مثل نگاهی که به سایر اشیاء داریم.

نکته اینجاست که همیشه لازم نیست ظرف و مظلوفی وجود داشته باشد، بلکه در اینجا رابطه دیگری برقرار است؛ مثل رابطه‌ای که ما با موهومات و خیالاتمان داریم. در این رابطه داخل و بیرونی وجود ندارد، بلکه رابطه تعلق برقرار است. رابطه الله با کل هستی هم از نوع رابطه تعلق است، یعنی هستی جلوه‌های الله است. پیش‌تر گفتیم که بیرون بودن از هستی محال است؛ بنابراین تصور اینکه خدا بالای آسمان‌ها نشسته و موجوداتی را بیرون از خودش خلق می‌کند، تصور محالی‌ست. این تصور محدود کردن هستی محسوب می‌شود؛ چون خدایی که بیرون از خودش باشد محدود است.

شاید در اینجا این سوال مطرح شود که اگر همه چیز را خدا آفریده است، پس خداوند را چه کسی خلق کرده است؟ اما در حقیقت خدا کسی است که اول و آخری برای او وجود ندارد؛ اگر قرار بود که خداوند را کسی به وجود بیاورد، سوال بعدی این بود که آن کس را چه کسی به وجود آورده و این سوال تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کرد؛ در حالیکه خدا کسی‌ست که دیگری او را به وجود نمی‌آورد، یعنی خدا هستی مطلق و بی‌نهایت است که آغازی ندارد و ما در ویژگی‌های وجود به این موضوع اشاره کردیم.

چیستی مخلوقات

پیش‌تر در تعریف اینکه وجود چیست، متوجه شدیم که هستی و الله خارج ندارد و حالا سوال اینجاست که مخلوقات چه ارتباطی با الله دارند؟ در واقع مخلوقات ظهورات و جلوه‌های الله هستند. قرآن مخلوقات

خدا را وجه می‌نامند. وجه خدا بودن، یعنی چهره هر مخلوقی نشان دهنده چهره‌ای از خداست؛ البته جلوه با ذات تفاوت دارد؛ مثلاً اگر فردی تغییرات زیادی در ظاهرش ایجاد کند، دیگر او را نمی‌شناسیم. اما ذات او تغییری نکرده است. ذات با جلوه یکی نیست و می‌تواند برای خود بی‌نهایت جلوه داشته باشد.^۴

در نتیجه همه مخلوقات جلوه‌های خدا هستند؛ یعنی صورت‌هایی که خدا با آن‌ها خودش را به ما نشان می‌دهد. پس به هر کجا که نگاه کنیم وجه خدا را خواهیم دید.^۵ ما دائماً با بی‌نهایت صورت از خدا رو به رو هستیم. با این وجود آیا می‌توان در وجود خدا شک کرد؟^۶ حقیقت این است که الهی که خصوصیات او را با هم دوره کردیم، قابل شک کردن نیست. یعنی بهتر است بگوییم که در الله حقیقی امکان شک یا تردید وجود ندارد.

وجود ما قائم به الله است

ما مظهر الله هستیم و تمام ابعاد وجودمان قائم به اوست. برای فهمیدن ارتباط خود با الله از رابطه‌ای که با خیال داریم، کمک می‌گیریم؛ چون رابطه ما با الله مانند رابطه وجود ذهنی ما با ماست. پیش‌تر گفتیم که خیالات ما منشاء اثر هستند و حقیقت دارند. ما تا زمانیکه به چیزی فکر می‌کنیم، به آن حیات می‌دهیم و وقتی خیالمان را رها می‌کنیم، خیال در وجود ما فانی می‌شود. این خیال وجود دارد و اگر بخواهیم، دوباره قادر به بیرون کشیدنش هستیم. برای مثال خانه دوران کودکی خود را در ذهنتان تصور کنید و حالا آن را رها کرده و مدرسه‌تان را تصور کنید. آیا اگر بخواهید می‌توانید دوباره خانه کودکی‌تان را تصور کنید؟ قاعدتاً پاسخ شما مثبت است. چون خانه کودکی در خیال شما زنده، اما در وجود شما فانی شده است و هر زمان که بخواهید آن را به یاد می‌آورید. ما تا زمانی که در خیال خود به خانه کودکی می‌پردازیم، به این خیال

^۴ با صد هزار جلوه بیرون آمدی که من/با صد هزار دیده تماشا کنم تو را (فروغی بسطامی)
^۵ آیه ۱۱۵ سوره بقره
^۶ آیه ۱۰ سوره ابراهیم

حیات داده و آن را زنده کرده‌ایم و این درست مثل رابطه الله با ماست، یعنی همان طور که خیال قائم به ماست، ما هم دائماً در حال دریافت فیض و وجود از حق تعالی هستیم.

وجود ما آن به آن به ما اعطا می‌شود و اگر خداوند اراده کند، دیگر صورتی از ما وجود نخواهد داشت. در این حالت ما فانی شده و به هستی برمی‌گردیم. یکی از اسم‌های خداوند دائم است. یعنی فیض و توجه خدا به ما دائمی‌ست. خلق خدا یک خلق مکانیکی نیست؛ مانند بنایی که خانه‌ای را می‌سازد، کارش را به پایان می‌رساند و سازه او حتی پس از مرگ بنا هم در جای خود باقی است. اما رابطه ما با خدا از نوع دیگری‌ست. ما دائماً در حال دریافت فیض از خدا هستیم و اگر توجه خدا لحظه‌ای از ما برداشته شود، تمام خواهیم شد، پس خدا چنین مالک و مدبری‌ست.

همه چیز ما وابسته به خواست و فیض خداست و او حتی از خودمان هم به ما نزدیک تر است؛ همان طور که ما از وجود ذهنی‌مان به آن نزدیک تر بوده و هر کاری که بخواهیم با آن می‌کنیم. رابطه الله با ما هم به همین صورت است.

ما در این درس گفتیم وجود چیست و به بررسی ویژگی‌های آن پرداختیم. گفتیم که وجود در تمام اشکالش بی‌نهایت بوده و تنها یکی‌ست. آغازی برایش وجود نداشته و پایانی هم ندارد و آخرین ویژگی از ویژگی‌های وجود این است که تمام کمالاتی را که برای ما قابل تصور است در خود جای داده و بنابراین بی‌نیاز مطلق است. الله همان وجود است و تمام ویژگی‌های آن را داراست. ما الله را هستی جاری در کل شیء دانسته و مخلوقات را جلوه‌ها و ظهورات الله می‌دانیم. رابطه ما با الله به گونه‌ای است که دائماً در حال دریافت وجود و فیض از الله هستیم. به عبارت دیگر وجود ما قائم به الله است.

ممکن است دانستن یا ندانستن مفهوم وجود در نگاه اول برایمان اهمیت چندانی نداشته باشد؛ یعنی همین که می‌دانیم هستیم، برایمان کافی باشد و دغدغه‌ای برای دانستن چیستی وجود نداشته باشیم. اما مسئله وقتی مهم‌تر می‌شود که عدم درک درست وجود بر رابطه ما با دنیای اطرافمان هم تأثیر گذاشته و این درک اشتباه منجر به شکل‌گیری تصورات غلطی در ما شود. تصوراتی که به‌عنوان مبنایی برای نوع نگاه و جهان‌بینی ما قرار گرفته و ناخودآگاه سبک زندگی، تصمیمات، انتخاب‌ها و رفتار ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

ما با داشتن درک نادرستی از وجود، به جای پذیرفتن خدا به‌عنوان خالق مدبری که به تمام ابعاد زندگی‌مان آگاه بوده و زندگی را براساس قواعد ریاضی برای رسیدن به هدف خلقتمان مهندسی کرده است، تنها به داشتن خدایی مبهم و منفعل که زابیده تصورات ذهنی‌مان است، اکتفا می‌کنیم و چون نمی‌دانیم وجود چیست و چه ویژگی‌هایی دارد، حتی ممکن است در درک مراحل مختلف زندگی هم به اشتباه افتاده و مرگ را مساوی با پایان زندگی خود بدانیم؛ درحقیقت میزان بهره‌مندی ما از شادی و آرامش و رسیدنمان به شاخصه‌های سعادت در دنیا و آخرت رابطه تنگاتنگی با فهمیدن مفهوم وجود مطلق یا الله دارد و اینکه به‌دلیل یک فهم اشتباه، کل دنیا و آخرتمان را به خطر بیندازیم، برایمان خسارت بزرگی محسوب می‌شود. ما بدون داشتن درک درستی از خود، جاییکه از آن آمده‌ایم، شرایط فعلی‌مان در دنیا و جاییکه به آن می‌رویم، به سعادت نمی‌رسیم و فهمیدن تمام این امور به درک درست ما از اینکه وجود چیست و چه مراتبی دارد، وابسته است.